اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين.

اين سلسله بحث که بود که عنوانی گفتيم مباحثی در پيرامون متن باشد ديگر حالا انشاءالله تعالی تمامش کنيم که بحث­های فراوانی است يعنی مصاديق و اين­ها من در ذهنم آمد که حالا اين جلسات انشاءالله ختم بشود شايد مثلاً پنج شش ماه ديگر باز يک جلسه اعلام بشود، در اين مدت من رواياتی را ببينم که نکات خاصی داشته باشد اين­ها را يادداشت بکنم معين بشود که به عنوان تذيل ذيل بحث و تطبيقاتی که تأثيرگذار است عرض کنم که اصولاً آن بحثی که درباره متن بود اين­که اصولاً متن خودش بلا اشکال آينه تاريخ است يعنی متن آن نشان دهند حالا متن کتاب تاريخی باشد، فقهی باشد، فيزيکی باشد، هرچه باشد هر متونی که باشد اين خودش اصولاً تاريخ، تمدن، فرهنگ اين­ها را کلاً حکايت می­کند يعنی مطلب کمی نيست و می­شود متن را از جهات بسيار مختلف بررسی کرد که الآن هم می­کنند الآن متعارف است امروز زمان ما که خب آقای مختاری هم ديگر مطلع هستند ديگر مسأله نسخه شناسی و شکل خط و روش قلم اين­ها هم که ديگر اضافه شده و قدمت نسخه و آن خطاطش معروف بوده و نبوده، خود جلدش اين ديگر اين خصوصيات هم که ديگر اضافه شده که خيلی مباحث را پربار کرد، اصولاً خب معلوم است در زندگی بشر تاريخ و کتاب نقش اساسی دارد يعنی اگر کتاب نبود فرهنگ بشر به اين­جا نمی­رسيد يعنی فرهنگ دو سه هزار ساله الآن منتقل می­شود اين تنها توسط کتاب است ديگر اين کار، يعنی اين نوشتار اثر تام و تمام در تمدن بشری و فرهنگ بشری، اين­که گفت الذی علم بالقلم علم الانسان، يعنی واقعاً اگر اين قسمت قلم و کتابت نبود خب اين مسائل کلاً تاريخ يعنی هر زمان بشر خودش تعيين می­کرد درست بکند قابل به اصطلاح پيشرفت نبود بشر، امکان پيشرفت نداشت مثل حيوانات بود و اين در بحث کتابت غير از حالا مثلاً بخش مهمش فارغش با تلفظ که لفظ صريح­تر و واضح­تر است اين بقائش است الفاظ بقاء ندارند تلفظ و به قول آقايون وجود لفظی بقاء ندارد اما وجود کتبی دارای بقاء و استمرار است و اصولاً سبب نقل تمدن است طبيعتاً همراه نقلش خصوصيات آن زمان هم منعکس می­شود مثلاً يک کتابی است که مال ارسطو بوده کجا ترجمه شده، کجا آمده کم زيادهای در او پيدا شده و بر اثر گذشت زمان هی­ می­بينيم مسائلش عوض می­شود ما الآن کتاب سليم ابن قيس داريم که نسخش کاملاً متعدد و احاديثش هم مختلف يعنی يک نسخه­ای در يک­جا نوشته شده يک نسخه در يک­جا نوشته شده و احاديثش مختلف است، الآن کتاب مقتل ابی مخنف داريم که هم نسخ مختلف دارد مقدار احاديث مختلف است که اين طبيعتاً يک مقدار زيادش مربوط به همان شرائط اجتماعی است و همان کاتبی خود کاتب مثلاً در نظر بگيرد که چه جوری نوشته اين متن را بررسی کردن خيلی کار سنگينی است انصافاً الآن هم خب روش کار می­کنند، متون قديمی مخصوصاً متونی که الآن گل نوشته­ها و اين­ها را پيدا می­کنند اين کاری است بسيار سنگين اما آنچه که در ميان فقهای ما بالخصوص البته فقهای عامه هم همين طور در ميان فقهاء مطرح شد، متن را بيشتر اولاً متن را در مقابل اسناد گرفتند اسناد را به لحاظ صدور گرفتند متن را زمينه ساز استظهار و مضمون و دلالت گرفتند، روی متن مستقلاً کار کردند انصافاً و متون را مخصوصاً در مقام تطبيق در مقام تطبيق خيلی ظرافت­ها را به کار بردند مثلاً در يک نسخه­اش فيست در يک نسخه­اش کذا، آن روايتی که فرض کنيم فلان شاگرد زهری نقل کرده اين طوری نقل کرده آن روايتی که همين را شاگرد ديگر زهری نقل کرده اين طور نقل کرده، اين مقارنه اين متون با همديگر و کم و زيادها و الفاظ را به کار بردند يکی از کارهای بوده که در دنيای اسلام زياد شده روی حديث زياد اين کار را کردند، روی قرآن به خاطر آن جهت پيدا شد آن هم به خاطر اختلاف قرائت عبدالله ابن مسعود ديگران، ليکن روی حديث خيلی زياد کار شده فوق العاده مخصوصاً کتب مشهور مثل بخاری من فکر می­کنم فکر می­کنم اگر بگويم روی هر کلمه که حالا فان بوده يا لان بوده شايد صد هزار ساعت کار شده، در طول اين مدت اين قدر کار شده يعنی مقدار فوق العاده غير طبيعی است اصلاً و بيشتر کارهای که آن­ها کرده در تطبيقات است مباحث کلی­شان در متن خب خوانديم مثل کتاب کفايه خوانديم حدود ده پانزده صفحه بيست صفحه راجع به نکاتی بود که به متن بر می­گشت اما در تطبيقات­شان خيلی کار کردند خيلی زياد و يک مقدار مشکلات آن­ها در متن اساساً حديث تا مدت­ها به نحو سماع است در نحو سماع اختلاف و متن و تصحيف و تحريف و کم و زياد و تبديل الفاظ و اين جور چيزها زياد واقع می­شود در ميان شيعه چون از وقتی شد، اولاً از شيعه آنی که منسوب به اميرالمؤمنين بود از همان قرن اول بود و عرض شد اين را هم توضيحاتش را عرض کرديم، مثلاً فرض کنيد صحيفه به اصطلاح صادقه را به عبدالله ابن عمر نسبت دادند ليکن صحيفه صادقه علی تقدير صحتش حالا هزارتا بيشتر، خود همان صحيفه صادقه هم نسخش مختلف است يعنی الآن نسخه­ای صحيفه صادقه اساسش اين است عمرو ابن شعيب عن ابيه عن جده قال قال رسول­الله اين نسخه عمرو ابن شعيب، اما راوی غير از عمرو ابن شعيب چندين نفر اند نه يک نفر، چندين نفر اند، يکش در فرض کن مسند احمد آمده يکش در کتاب ديگر آمده، يکش در يعنی افراد مختلف نقل کردند نه اين­که يک نفر واحد باشد و نسخ متعدد از همان کتاب الآن موجود است و اين طبعاً خيلی تأثيرگذار است در، حتی اين صحيفه عمرو ابن حزم که عرض کرديم يکی از صحايف بسيار مهمی است که بعدها در دنيا اسلام محور عده­ای از احکام در باب به اصطلاح جروح، ديات و قصاص و اين جور چيزها قرار گفت اين صحيفه­ای است که حضرت رسول­ الله برای يمن فرستادند توسط عمرو ابن حزم خود همان هم الآن که منسوب است نسخش مختلف است در يک نسخه او آمده که اصلاً اول رساله اين است بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود، دوتا آيه اول سوره برائت است خيلی عجيب است آيه سوره برائت در اين نامه حضرت است با اين که سوره برائت علی المعروف مقدارش در مکه نازل شد در عام حجة الوداع بود مقدارش هم حتی در راه برگشت به مدينه اصلاً و لذا معروف شد که حرموا ما حرم در سوره مائده اعتبار به سوره مائده است من آخر ما نزل من القرآن،

س: قاعده

3: 7

برائت

س: متن را

ج: اشتباه کردم،

س: حالا اوفوا بالعقود را به عنوان کلام الله آورده

ج: رسول نه قال بسم الله الرحمن الرحيم

س: بسم الله يعنی اوفوا بالعقود

ج: بله، نه عين حالا نمی­دانم اين در اين­ها کتاب­ها من خودم ديدم دو سه نسخه از کتاب عمرو ابن حزم را ديدم الآن نمی­دانم در اين­که،

س: از اين­که در نامه پيامبر که بيايد لزوماً به معنای اين نيست که

ج: کلام رسول­الله است يعنی،

س: کلام رسول­الله است نه

ج: عين همان آيه، نه آيه بعد نازل شد آخر

س: آيه بعد نازل شده آخر

ج: خيلی عجيب است آيه به عنوان وحی بعد نازل شده عرض کردم در يک نسخه ديگر که ازش ديدم نمی­دانم کجا من اين نسخه را ديدم حالا يادم نمی­آيد احکام سلطانيه بود کجا؟

س: حضرت جبرئيل بود الآن و قد عصيت من قبل داشت که وقتی اين آيه نازل شد، گفت من آن موقع گره زدم در دهن فرعون اين را بهش گفتم ولی ناراحت بودم که همين مقدار را بدون اذن الهی گفتم اين آيه که نازل شد خوشحال شد گفت خدا پس تأييد کرد

ج: خودش است، علی ای حال اين حالا خود من هم هرچه فکر کردم امشب نمی­دانم شايد در زاد المعاد ديدم شايد در زاد المعاد ديدم نمی­دانم کجا يادم يعنی نه امشب، چندبار قبل مثلاً يکی دو ماه سه ماه چهار ماه، که خدايا اين روايت عمرو ابن حزم را من کجا در کتب اهل سنت کاملش را ديدم دو نسخه در آن­جا نقل می­کند در يک نسخه­اش يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم، عيناً سوره مائده،

س: در دعائم الاسلام

س: خب علت هم پشت سرش آمده

ج: دو آيه خيلی عجيب است

س: ديگر عجيب­تر است

ج: خيلی عجيب است چهار پنج سطرش آن است

س: اين را در دعائم اشاره هست روينا عن جعفر ابن محمد عن ابيه عن آبائه ان رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم نهی عن خلاوة و الخليعة و الغش و قال من غشنا فليس منا، و نهی عن الغدر و الخداع فی البيوع و عن

ج: غَدر و خِداع

س: خُداع فی البيوع و

2: 9

و قال افوا بالعقود فی البيع و الشراء

س: اين مقدار که اشکال ندارد

ج: نه اين­که اشکال ندارد، آن هم بعد جعفر ابن محمد دارد

س:

10: 9

بگويد پشت سرش که

ج: بله جعفر ابن محمد دارد نه عمرو ابن حزم را حالا نمی­دانم اين­ها هم اگر داشته باشند و اين اصولاً در قرن اول که فقه که تدوين شد يکی از منابع فقه همين رساله عمرو ابن حزم است مثلاً اين کار بايد روش اگر بناست بشود يکی از رساله­هايي که چون اصولاً يک چند،

س: همان ابن حزم اندلسی است

ج: نه بابا عمرو ابن حزم معاصر رسول الله است صحابه است

س: آن منظوره

ج: نه بابا،

س: من فکر کردم کتاب

ج: نه بابا آن چهار صد و پنجاه و سه، پنجاه و دو وفاتش است،

س:

48: 9

ج: نه فکر می­کنم دو يا سه باشد علی ای حال من در ذهنم اين طور است اين عمرو ابن حزم انصاری از انصار است پيغمبر او را به يمن فرستادند نامه­ای با او فرستادند و اين نامه بعد در نوه­های او موجود بود محمد ابن ابی بکر ابن عمرو ابن حزم اين،

س: و کان الکتاب الجامع ابن بکر

ج: آن وقت اين

س: تحقيق، جامع ابن بکر اين شکلی است که

ج: آن وقت اين نوه زمان امام صادق است نوه اين عمرو ابن حزم، يک روايت واحده ما داريم که امام می­فرمايد به اين راوی برو خانه خاندان عمرو ابن حزم عندهم کتاباً عن النبی ببين اين ديه نمی­دانم هاشمه چه چقدر است؟ می­گويد رفتم گفتم که مثلاً نوشته ثلث الديه فرمود درست است صدق، يعنی اين کتاب اصلاً نه فقط امام صادق در قرن دوم، در قرن اول يکی از مصادر مهم احکام همين است مثلاً در آن­جا دارد فی النفس الانسانية مأة من الابل و لذا عده­ای از اهل سنت بين زن و مرد فرق نگذاشتند ديه را صدتا گرفتند اين در اولش در آخر همين نامه هست و دية المرئة علی النصف من الرجل اين مثل همين عام و مطلق است، اين اصلاً سر اختلاف­شان اين است که آيا ديه يک نواخت است يا نه؟ در همين کتاب عمرو ابن حزم دارد يعنی اين يکی از مصادر اصلی است، کاری برای به اصطلاح فقه اسلامی در قرن اول،

س: شيعه و سنی

ج: شيعه و سنی،

س: جالبه،

ج: بله نمی­دانستيد من چند دفعه گفتم

س: که هردوشان داشته باشند

ج: بله ما از شيعه فقط همين يکی را داريم، از شيعه فقط همين مقدارش است اما سنی­ها نه مفصل دارند و متعرضش شدند و ايشان به اصطلاح برادری دارد عبدالرحمن نمی­دانم عبدالرحمن پسر برادرش است يا برادر خودش است عبدالرحمن دختری به نام عمره دارد عمره بنت عبدالرحمن اين از همان خاندان عمرو ابن حزم است دختر عموی عمرو ابن حزم است اين هم يک سری احکام را از عايشه نوشته، اين کتاب عمره هم موجود بوده معروف بوده به سنن عمره اين سنت، ما دوتا سنن از خاندان انصاری­ها داريم يکش عمرو ابن حزم است که خود رسول­الله نوشته، يکی را اين خانم نوشته از عايشه نوشته اين هم جزو مصادر بوده، نوشتند که وقتی عمرو ابن عبدالعزيز می­خواهي متنش را بياوريد، عمرو ابن عبدالعزيز فرستاد به مدينه که سنن رسول­الله را جمع کنيد سال صد تقريباً صد و صد و يک، و کتب ان تجمع سنن عمره،

س:

21: 12

بحث سنن عمره

ج: پيدا کردی، بله اين سنن عمره اين است

س: نجاشی درباره عمرو ابن حزم چه گفته؟ گفته کتاب دارد؟

ج: که را؟

س: نجاشی،

ج: نه ندارد چون آن شيعه را نوشته، آن شيعه را نوشته بعد هم اين کتاب لرسول­الله است اصلاً، آن مؤلف نيست البته نجاشی رحمه الله يک شخصی را به نام سمع چه است؟ اول نجاشی نوشته جزو متقدمين اصحاب ما که کتاب در زکات دارد، چه؟

س: اسمع

ج: نه سميع است سميع بعدش است همان اول نجاشی است بعد از ابورافع اسم ايشان است

س: چيز را آوردم، مال روايتی که فرموديد نمی­دانم در اهل سنت هم تا آنجايي که من پيدا کردم موطأ يا جامع عبدالله ابن وهب است، بعدش هم که صد و نود و هفت فوتش، بعد هم خراج يحیي ابن آدم،

ج: من شايد در خراج يحيي ابن آدم را ديده باشم

س: اين دويست و سه است فوتش

ج: اين با اين­که متأخر نوشته خراج ابويوسف به نظرم علمی­تر و دقيق­تر است اما اين روايت بيشتر دارد

س: بعد کتابی

ج: روايات،

س: خود ابوداود هم يکدانه مراسيل دارد که در آن هم آمده،

ج: آن هم آمده مراسيل ابوداود من مراسيل ابوداود را نديدم اما ازش نقل زياد ديدم شايد همان­جايي که من ديدم از مراسيل ابوداود نقل می­کند

س: حالا چون سند به ابن وهب بر می­گردد می­خواهيد از همان چيز بخواند

ج: دوتا متن دارد

س: حالا يکش مختصرش اين است که اين الآن در جامع به بعد که چاپ شده اين است حدثنی

3: 14

حدثنا ابن وهب قال و اخبرنی يونس عن ابن شهاب

ج: ابن شهاب همان زهری معروف است محمد ابن مسلم شهاب

س: قال قرئت کتاب رسول­الله صلی الله عليه و آله و مسلم الذی کتبه لعمرو ابن حزم حين بعثه علی نجران و کان

ج: نجران فاصله بين يمن و سعودی را الآن هم می­گويند نجران، همين الآن اسمش نجران است، حضرموت و نجران

س: و کان الکتاب عند ابی بکر ابن حزم

ج: ابی بکر نيست محمد ابن ابی بکر، ايشان شايد آن را ديده زهری، آنی که معاصر امام صادق است محمد ابن ابی بکر ابن عمرو است يعنی پسر اين ابی بکر نسخه را ايشان پيش آن ديده بله

س: و کتب رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم هذا بيان من الله عز و جل و رسوله يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود

س: آيه هست

ج: آيه را آورد نه آيه نبود آن وقت هنوز نبود اين

س: بيان من الله و رسوله

ج: خب از طرف خداست اما نه اين­که وحی باشد هنوز هذا بيان من الله و رسوله يا ايها الذين بخوان، و آيه

س: الذين آمنوا فکتب الآيات منها حتی بلغ ان الله سريع الحساب

ج: تا آنجا را آيه نوشته عرض کردم عين آيات است، چهار پنج سطر است حالا نمی­دانم قرآن را بياور مائده اولش تا سريع الحساب را ايشان اختصارش کرده دقت کرديد اين به اصطلاح يکی از مصادر مهم در دنيای اسلام در سنن در باب ديات است اصلاً، چون که خود رسول­الله نوشتند اين به عنوان است اگر سوره مائده بياوريد، سه آيه، دو آيه، سه آيه، چهار آيه است ان الله سميع عليم تا آن­جا گفت ايشان نوشتند، بعد بخوانيد،

س: مختص باب ديات است

س: يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهيمه الانعام

ج: الا ما يتلی عليکم

س: الا ما يتلی عليکم

55: 16

و انتم حرم ان الله يحکم ما يريد يا ايها الذين آمنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام و لا

ج: خيلی عجيب است اين­ها را نوشته اول،

س: اين­ها را دارد آيه بعدش هم هست بله ان الله شديد العقاب اين آيه هست، حرمت عليکم الميتة و الدم و لحم الخنزير

ج: اين به نظرم سميع عليم آخر اين باشد

س: اين تا آخر که می­آيد نه فان الله غفور رحيم باز دوباره آيه بعد شروع می­شود يسئلونک ما لا احل لهم قل احل لکم الطيبات و ما علمتم من الجوارج باز اين هم می­آيد تا اين­جا ان الله سريع، يعنی چهار آيه

ج: خيلی عجيب است

س: چهار آيه طولانی آورده

ج: همچون آيه طولانی خيلی عجيب است شواهد هم نشان می­دهد که نامه قبل از مسأله چون مثلاً اين سوره مائده در همين ماه ذی الحجه شايد هم يک عده­اش هم در منی و عرفات بودند آن­جا نازل شده اصلاً آن­جا نازل شده تا برگشت حضرت و اين کتاب ظاهرش اين است که همه قبل از اين تاريخ است اين بعينه در سوره مائده آمده، خيلی عجيب است می­گويد ثم ذکر الآيات الی قوله ان الله سميع عليم، اين هم يکی از عجايب است می­گويم متون بررسی متون از اين جهت خيلی کارگشاست يعنی، همين روايت عمرو ابن حزم را من نديدم از اين جهت، من نديدم البته شايد حتماً بررسی کرده باشند، اما به لحاظ احکام چرا بررسی کردم چون متضمن ديات است اين قسمت حتی دارد که امام صادق فرمودند آن روايت را نگاه بکن، اذهب الی بيت محمد ابن ابی بکر ابن حزم فان عنده کتاباً عن رسول­الله سندش هم معتبر است پيش آن­ها

س: اين فقط همين يک روايت است

ج: همين يک روايت را من ديدم من ديگر من نديدم دوم حالا اگر چون من بحث ديات را گفتم کلاً درش نديدم روايت دومی از اين خاندان عمرو ابن حزم جزو اين، از سنن عمره الآن يادم نمی­آيد در شيعه آمده باشد خب مثلاً صحيفه صادقه مال عبدالله ابن، مقدارش در ما آمده، همين روايت عبادة ابن صامت که گفتيم بيست و دو تا حکم است شانزده­تايش پيش ما آمده و به سند واحد معلوم می­شود همه­اش به سند واحدی بوده اصحاب ما تقطيعش کردند در ابواب مختلف تقطيعش کردند اين خودش يک بحثی است که مصادری که پيش آن­ها جزو کار آن­ها بوده اين­ها پيش ما آمده دقت می­فرماييد اين کتاب عمرو ابن حزم نمی­­دانم اذهب الی محمد ابن ابی بکر ابن حزم يا آل عمرو ابن حزم يک همچون تعبيری دارد، فان عندهم کتاباً من رسول­الله

س: مصنف عبدالرزاق از خود عبدالله نقل می­کند نوة، عبدالرزاق عن معمر عن عبدالله

ج: البته ثبتش مَعمَر است

س: مَعمَر عن عبدالله ابن ابی بکر ابن محمد ابن عمرو ابن حزم ان النبی صلی الله عليه و آله و سلم کتب لهم کتاباً فيه آن وقت فقط آن احکام است، اذا

55: 18

من الابل

ج: اين ديات را دارد عمده ديات در اين­جاست، نه در روايات ما داريم شايد در کافی هم باشد در روايات بله من گفتم، ابی بکر، محمد ابن، نه ابی بکر ابن محمد ابن حزم،

س: ابی بکر ابن محمد

ج: ابی بکر ابن محمد اشتباه کردم من محمد را اول گفتم، من هميشه اين اسم را گاهی جا به جا می­کنم بله ايشان ابی بکر ابن، اين معاصر امام صادق است که امام می­فرستند خانه­اش فان عندهم کتاباً عن رسول­الله به هر آقا مسأله متون يک مسأله بسيار مهم است مخصوصاً عرض کرديم حضرات علماء اهل سنت ابتداءً بحث متون را که بررسی می­کنند در مقابل اسناد ما عرض کرديم اگر متن را به کتاب مثلاً بگوييم متن اين حديث در کتاب کافی سند هم بررسی بشود چون سند هم تاريخ است فرق نمی­کند سند هم حکايت تاريخ می­کند يعنی آيا اين متن قابل قبول هست يا نه؟ سند را که بررسی می­کنيم، بحث ما فقط اين نيست که بگوييم ثقه ضعيف، اصلاً اين شواهد تاريخی مؤيد دارد يا ندارد؟ و نحوه تحملش چطور مثلاً من برای اولين بار، با اين که آن سعد السعود را من آدرس دادم نوشته بود که علی ابن ابی سهل علی ابن حاتم قزوينی می­گويد من ابن عقده را نديدم اجازه داده برای من فرستاد، حالا در کتاب تفسير علی ابن ابراهيم زياد است اين سند، از اين کتاب زياد نقل می­کند از اين تفسير، ليکن چنين چيزی ننوشته آن­جا دارد يعنی اين تاريخ را هم روشن می­کند سند در حقيقت سند به يک معنی يک جنبه تعبد ندارد، البته اهل سنت چون تعبد داشتند چرا، اما انصافش سند هم به يک معنای متن است يعنی يک متن تاريخی است اصلاً خودش جزء يک متن تاريخی است که آيا قابل قبول هست يا نه؟ آن وقت مشکل اساسی که پيش آمد آنچه که علمای ما غالباً بررسی کردند متن را خيلی مورد توجه قرار ندادند بيشترين توجه روی صدور بردند، البته اين مجموعاً شد کسانی که روی سند يا صدور کار کردند اين­ها عادتاً قائل به حجيت خبر بودند، اگر می­رفتند رو مضمون کار می­کردند عادتاً قائل به حجيت خبر نبودند اصلاً کار به سند و متن و اين­ها کلاً نداشتند اين­ها بيشتر می­رفتند روی حکم مثل سيدمرتضی اصولاً سيدمرتضی اگر اگر خبر صحيح هم باشد در مصدر صحيح هم باشد مکرر هم باشد بازهم خبر را حجت نمی­داند خبر را بماهو خبر دليل لفظی حجت نمی­داند آنچه را که حجت می­­داند حصول وثوق و اطمينان به حکم است مضمون خبر در اين­ سه­تا نکته­ای را که بنده عرض کردم صدور و متن و مضمون کسانی که قائل به صدور و متن، روی صدور و متن کار می­کنند اين­ها دنبال حجيت اند کسانی که دنبال حجيت نيستند بيشتر دنبال مضمون می­روند البته مضمون هم ما الآن مثلاً علمای ما خيلی­هايشان از اين امثال نائينی و اين­ها اين­ها رو مضمون می­روند اما اصطلاحاً می­گويند ما خبر را هم قبول داريم اما از نظر فنی عرض کرديم قاعدتاً اين طوری است آن راهی را که ما عرض کرديم کسانی که روی مضمون تأکيد دارند بيشتر مثل مرحوم سيدمرتضی اصلاً به خود خبر چه صدوراً چه متناً کار نمی­کنند خب يک عده­ای که از علما روی متن اصلاً کار نکردند بعدها که کار شد اين کار بيشتر به لحاظ حجيت شد مثلی که در صدور که اين هم حجت است مثلاً اين هم ثابت است عرض کرديم ابن ابی الحديد می­گويد مسلم نهج البلاغه يک مقدارش مال اميرالمؤمنين است اين واضح است ليکن نهج البلاغه يک دسته نمی­توانيم تشخيص بدهيم پس همه­اش مال اميرالمؤمنين است ايشان از اين راه اثبات می­کند که نه، يعنی از راه متن می­آيد صدور را اثبات می­کند، و هستند افراد ديگر هم هستند که مثلاً می­گويند مثل زيارت جامعه متن زيارت جامعه جوری است که از غير معصوم صادر نمی­شود اين صادر شده از معصوم عليه السلام پيدا نشد؟ نه،

س: چرا تهذيب جلد ده صفحه دويست و هشتاد و نه، حديث قبلی­اش عن حسين ابن سعيد است، عنه عن فضالة ابن ايوب عن ابان ابن عثمان عن ابی مريم، قال قال لابی عبدالله عليه السلام

ج: اين ابومريم انصاری اهل کوفه بود اما اساساً مال انصار مدينه است اسم اين هم قيس ابن قهد است ابومريم قهد با ق، با های هوز و دال ابومريم انصاری توثيق شده اين روايت را ببينيم اصلاً الآن که به شما گفتيم وقتی سند را می­خوانيم تاريخ است اين در کتاب حسين ابن سعيد که عرض کردم اولاً مصنف است يعین ارزش کتاب را همراه کتاب صحبت کرديم ايشان از قول فضاله، فضاله اساساً از ازد است يمنی است عربی صميم، ايشان از کوفه آمد به اهواز مقداری از ميراث کوفه را برای اهواز آورد برای مرحوم حسين ابن سعيد و علی ابن مهزيار خب اين تاريخ را هم روشن می­کند ابان ابن عثمان هم صاحب تأليفات معروف ابومريم انصاری هم يعنی اين کاملاً تاريخ حديث واضح است ارزيابی­اش هم همراهش است مثلاً ما می­دانيم که اين ثبوت تاريخی دارد واقعاً مرحوم حسين ابن سعيد توسط فضاله مقداری از تراث کوفه را توسط ايشان نقل می­کند و اين جزء ميراث­های کوفه است، به احتمال بسيار قوی هم اصلش از کتاب ابان ابن عثمان بوده چون کتاب خوب داشته و ابان ابن عثمان يک مزيت اساسی­اش اين است که تجارتش به بصره بوده مجموع ميراث کوفه و بصره را نقل می­کند، می­بينيد البته ابومريم انصاری چيز نيست اهل بصره نيست من اصلاً خيال می­کردم اهل مدينه است ليکن نجاشی نوشته اهل کوفه است شايد هم اشتباه کرده نجاشی به ذهن می­آيد اين انصاری اهل مدينه باشد اصلاً ابومريم انصاری، حالا اين اسمش را بياوريد قيس ابن قهد با قاف و هاء و دال اين يعنی به نظر ما تاريخ حديث را با هم يعنی اين سند را که خوانديم مثل يک متن يک تاريخی نگاه کرديم سير تاريخی­اش کاملاً روشن و واضح بود ظاهراً مصدر اوليه­اش همين جناب کتاب ابان ابن عثمان باشد و بعد توسط اين کتاب توسط فضاله به قم آمده بعد هم توسط حسين ابن سعيد،

س: عبدالغفار ابن

ج: عبدالغفار ببخشيد قيس نه،

س: عبدالغفار ابن قاسم ابن قيس ابن

ج: قهد، قيس قهد جدش است من اشتباه کردم

س: روی عن ابی جعفر و ابی عبدالله عليهما السلام نجاشی ششصد و شماره ششصد و چهل و نه ثقه له کتاب يرويه عدة من اصحابنا بخوانم

ج: بخوانيد

س: اخبرنا ابن عن الحسن ابن حمزه عن ابن بوته عن الصفوان قال حدثنا احمد ابن محمد ابن عيسی عن الحسن ابن المحبوب عنه بکتابه

ج: همين يکی را نوشته ننوشته کوفی

س: نه،

ج: عبدالغفار ابن

س: شيخ هم در فهرست گفته له کتاب ابومريم ابومريم الانصاری له کتاب

ج: به نظرم پس که نوشته کوفی، نجاشی نداشته کوفی

س: نجاشی چه چاپی است

س: همان چاپ آقای

س:

14: 26

ج: من خيال می­کردم هميشه که ايشان انصاری باشد از مدينه باشد ليکن يک­جا ديدم نوشته کوفی لذا هم الآن خودم با تعجب گفتم که ايشان به نظر من بايد مدنی باشد،

س: ببخشيد در مدخل عبدالمؤمن ابن القاسم اخوی ايشان گفته که ثقه هو و اخوه و هو اخو ابی مريم، ولی بازهم اين­جا اين در مورد اين برادر گفته، يکنی عبدالمؤمن همين برادر بابی عبدالله کوفی توفی سنه

ج: پس من کوفی را در برادرش ديدم يک کوفی ديده بودم حالا حافظه من يک کم خراب شده اما فکر نمی­کردم اين قدر خراب شده باشد، فکر می­کردم اصلاً خود من هميشه می­گفتم ايشان اهل مدينه است چون از انصاری­هاست انصاری می­خورد به مدينه، بعد ديدم نه نوشته کوفی پس همين عبدالمؤمنين را ديدم من اشتباه، می­گويم يک کوفی در ذهنم بود حالا ايشان گفت نيست در نجاشی ديگر تعجب کردم در ذهنم بود اجمالاً ايشان کوفی باشد اگر هم باشد احتمالاً اصلش از مدينه بود به نظرم قيس ابن قهد را سنی­ها هم دارند، عبدالغفار را هم دارند سنی­ها خود عبدالغفار را دارند، و لذا فکر می­کردم ايشان از انصار از مدينه است و احتمالاً در آن­ها هم روايت دارد شايد در صحاح سته هم باشد عبدالغفار ابن قاسم همين به عنوان ابومريم انصاری هم بهش می­گويند، برويد تهذيب را ببينيد تهذيب الکمال دارد آن چون فقط صحاح ست است، خواستيم امشب ختم بشود نشد باز رفتيم بالای ديگر، اين نکته­ای را که بله بفرماييد،

س: ببخشيد مدخلش را پيدا نکردم، از روايت زياد در سندهايش ابومريم عبدالغفار ابن القاسم است

ج: بله هست عرض کردم

س:

8: 28

ج: به نظرم در صحاح هم هست، در ذهنم اين طور است الآن اين طور است عادتاً هم بايد دور و بر کوفی چون آنها با کوفی­ها يک کمی احتمالاً در مدينه بوده به هر حال برادرش کوفی است حالا لا اقل در آمد که برادرش کوفی،

س: احتمالاً ثم الکوفی، احتمالاً ثم الکوفی است

ج: بله نمی­توانم حالا غرض اين­که

س: يعنی اگر شما

ج: می­خواهم ببينم که اين­ها چه؟ از کجا نوشتن اهل سنت گاهی معلومات تاريخی­شان در باب رجال خيلی زيادتر است

س: در مدخل­شان پيدا نکردم

ج: تهذيب الکمال ندارد

س: مدخلش را در سندهايش هست حالا

س: تعبير به انصاری بيشتر

ج: به مدينه می­خورد

س: مدينه است

ج: شايد در کنی آورده باشد ابومريم الانصاری حالا

س: برير و اين­ها را هم انصاری می­دانستند

ج: برير مال سيدالشهداء

س: نه چيز عذر می­خواهم براء ابن عازب

ج: بله ايشان که انصاری است يعنی اهل

س: مدينه نيست

س: سهيب رومی چطور

ج: آن­که اصلش از روم است که، ترکيه است نه،

س: اين­ها را مهاجر می­دانستند؟

ج: بله آن­که غلام خود عمر هم بود شايد، لا اقل ميزان الاعتدال دارد اين را حتماً بايد داشته باشد،

س: پس مهاجرين فقط اهل مکه است

ج: که آمده

س: فقط به آن­ها نمی­گويد

ج: بله

س: حتی به رومی­ها هم مثلاً مثل سهيب

ج: مهاجر نمی­گفتند نه، مهاجر اصطلاحاً اين­هايي که با پيغمبر از مکه آمدند

س: ايشان می­گويد که ميزان الاعتدال

ج: کاملش را بخوان که اصلاً رمز گذاشته يا نه؟

س: شماره پنجاه و يک چهل و هفت، تا شماره­اش را،

ج: خب

س:

6: 30

عبدالغفار ابن القاسم ابومريم الانصاری رافضی ليس بثقه، قال علی ابن مريمی کان يضع الحديث و يقال کان من رئوس الشيعه

ج: پس از کتب اربعه ندارد درش

س: و روی عباساً يحيي ليس بشی و قال البخاری عبدالغفار ابن القاسم ابن فهل ليس

ج: قهل

س: قهل،

ج: اشتباه چاپ کرده

س: ليس بالقوی عندهم،

ج: خب اين خيلی هم مؤدبانه آخر بخاری معروف است اصلاً الفاظ تند ندارد رافضی خبيث و اين­ها نمی­گويد ليس بالقوی خيلی قبولش ندارند، خيلی معروف به شدت ادب، می­گويند شديدترين جرحی را که به کار برده ترکوه ولش کردند فلان ابن فلان ترکوه، اين ديگر شديدترين جرحی است که بخاری به کار می­برد معروف شده به کثرت عدم، اين­ها واقعاً خيلی هم تأثيرگذار است بحث­های متن ما هم البته حديث نيست اما در اصل اين­که در بحث متن دقت بشود اين ليس بالقوی عندهم تقريباً شديد است حالا مثل آن ترکوه نيست آن اشد الفاظ ايشان است نه اين­که عبدالغفار را من ديدم در روايات آن­ها هست اما خيال می­کردم در صحاح ست هم باشد ميزان هم رمز نزده،

س: ولی ميزان تند است نه؟ ميزان تند است؟

ج: اما آن بد و بی­راه می­گويد يک­جا ديدم نوشته بود روی

س: می­گويند متعصب بوده

ج: بله، يک­جا نوشته رمی بالاخوين الکذب و الرفض به اين دوتا برادر متهم است يکی دورغگويي يکی شيعه بودن، نوشته روی بالاخوين الکذب و الرفض

س: می­گويد قال ابوداود و انا اشهد ان ابامريم کذاب و انا

48: 31

و سمعت منه و اسمه عبدالغفار فقال احمد کان ابوعبيده کذا حدثنا عن ابی مريم يضج الناس يعدون لانريده و قال احمد کان ابومريم يحدث ببلايا فی عثمان فقال

ج: واضح است مسائل مذهب است ديگر واضح است مشکلاتشان با ابومريم چه است؟ و اين نشان می­دهد خيلی مخلص صفي بوده، من در ذهنم بود که اوصافش اين بايد مدنی باشد اما در برادرش نوشته کوفی يک جای ديگر هم به نظرم خودش را هم نوشتند کوفی خود عبدالغفار را

س: بعد هم اين­جا حديثی که ايشان ازش نقل کرده دوتاست يکی اين­که علی مولا من کنت مولاه، يکی هم که در

27: 32

الی معاد گفته الی الدنيا حتی يری عمل امته

ج: رجعت را گرفته

س: بله

ج: چون روی رجعت خيلی حساس اند يکی از رمزهای بسيار مهم پيش­شان رجعت است اگر حديث رجعت را نقل کند خيلی کذابش می­دانند، چون آن­ها رو رجعت خيلی حساس اند چون می­گويد علی بر می­گردد به دنيا انتقام می­گيرد رو اين عنوان خيلی حساسيت دارند لذا ايشان از بلايايش همين حديث لرادوک الی معاد ای الی الدنيا،

س: پس چيزی که در شيعه جزو مسلمات است

ج: مسلمات شيعه است پيش آن­ها خيلی جزء مسلمات تضعيف است بله حالا آن حديث را بخوان ابی مريم الانصاری

س: همان تهذيب ديگر

ج: تهذيب، نه تا از حسين ابن سعيد آمد غالباً انفراد شيخ است ديگر

س: قال لی ابوعبدالله عليه السلام يا ابامريم ان رسول­الله صلی الله عليه و آله اتجب لابن حزم کتاباً فی الصدقات

ج: اين به نظرم ديات باشد

س: و ديات حالا

ج: و الجراح دارد

س: در اهل سنت جراح و ديات بود

ج: اين صدقات نيست ديات بايد باشد اين هم بحث­های متن اگر بخواهيم اين عرض کردم اين بحث­های متن به قول شما ششصدتا سال طول می­کشد از بس که اين­ها اختلاف زياد است

س: می­گويد فخذوا منه فاتنی به حتی انظر اليه قال فانتلفت اليه فاخذت منه کتاب ثم اتيته به فعرضته عليه فاذا فيه من ابواب الصدقات و ابواب الديات

ج: صدقات

س: و اذا فيه فی العين خمسون و فی الجائفة ثلث

ج: اين الجائفة الثلث آنی که به جوف رسيده اين از ثلث اين را امام می­فرمايد صدقه درست است عين به عنوان اين­که نصف، چيز است هرچه که دوتا عضو است اين­ها در کاملش، در دوتاييش ديه کامل است پس در يک چشم پنجاه­تا می­شود در دو چشم صدتا شتر می­شود در يکی پنجاه تا،

س: و فی المنقلة خمسة عشر و فی الموضحة خمس

ج: من اين­هايش را در ذهنم نبود، همان ثلث در ذهن بود يکی اولش در ذهنم بود بله فقال عليه السلام صدق نيست؟

س: نه،

ج: نه يکی که من در ذهنم است که فقال عليه السلام صدق، آن وقت اين نکته­اش اين است که من خيال می­کردم رفت ديد آمد برای حضرت نقل کرده، اين می­گويد نه رفتم کتاب را آوردم پيش حضرت اصلاً اصلاً اين کتاب اينی که می­گويم خصائص متن را خيلی دقت بکنيد بين اين دوتا خيلی فرق است بعدش هم بيشتر نقل کرده علی ای حال اين کتاب به طور کامل موجود حالا بحث يک کمی خارج شديم باز برگرديم.

بحثی که اساسی در اين­جا بود اين بود که اين بحث متن بسيار تأثير، يعنی اصلاً تمدن فرهنگ بشری آن است اما در ميان فقهاء بيشتر روی مبنی حجيت نگاه شد اين جنبه­های مدلولهای ثانوی و ثالثی و رابعی که ما مداليل بگوييم اين­ها را کمتر بررسی می­کردند بيشتر رو همان جهت مثلاً يدل بر وجوب و اين­ها بله از وقتی که فقه شکل گرفت يواش يواش اين حالت پيدا شد که از يک متن چندتا حکم در بياورند پس مثلاً معنايش اين است بالملازمه اين يکش مفهوم منطوق بود يکش کذا بود يکش لازمه­اش بود اين مثلاً اين طور است اين شد مثلاً در همين کتاب ام شافعی در هر بابی اول يک حديث می­آورد بعد شروع می­کند به تفريعات سعی می­کند آن تفريعات را از همان روايت در بياورد اين نکات تاريخی را يعنی نکات ثانوی را از متن در آوردن اين هم در ميان علمای اسلام جا افتاد ليکن بيشتر احکام شرعی اما اين­که از نظر تاريخی قرن اول بوده دوم بوده اين مثلاً مناسب اين­ها را ديگر بحث نکردند در چه زمان رسول­الله بوده اين تعبير کی بوده؟ رسول­الله نوشتند به کجا نوشتند صحبت کردند راوی اين­ جهات ثانوی که ما الآن شما می­دانيد ديگر الآن در تحقيقات متون رو اين جهات ثانوی خيلی کار می­کنند، که مدلول اين عبارت اين است مدلول اين کلام اين است اين جهات ثانوی را فقهاء شيعه و فقهای اهل سنت خيلی بررسی نکردند الآن ماها الآن وقتی می­خواهيم حديث را بررسی کنيم اين جهات ثانوی را هم نگاه می­کنيم، اين جهات ثانوی، ثالثی، رابعی اين جهات هم بررسی می­شود اما در ميان فقه اسلامی اين نشد،

س: جهات ثانوی و

ج: مداليل و

س: سادسی

ج: سادسی، يعنی مدلول، پس از او در می­آيد پس لازمه­اش اين است پس آن اين است يکی يکی در می­آورد اصلاً فقه عبارت از اين بود ديگر هی دنبال می­رفتند اگر اين طور شد پس، اگر آن طور شد پس،

س: حتی لوازم بعيده را

ج: لوازم بعيده را اين­ها می­آمدند محاسبه الآن در دنيا روش حساب می­کنند يعنی متون قديمی فرض کن مال ارسطو مال فلان روش محاسبات دقيق می­کنند،

س: وقتی گفتيم لوازمش حجت است ديگر

ج: می­گيرند می­روند جلو، ماها يک مقداری که بر می­گردد به مقام فقاهت و استنباط اين را انجام دادند از همان قرن دوم قرن فقهاء اين کار شروع شد که يظهر منه کذا مثلاً اين همين کتاب شافعی دارد من اين استظهارات را در شافعی زيادتر ديدم الام شافعی تا کتاب موطأ مالک آن هم گاهی همين طوری است ديگر، حديث اول می­آورد بعد بعض تفريعات را می­آورد گاهی هم می­گويد اهل مدينه اين جور گفت اما در کتاب الام شافعی من بيشتر ديدم يعنی خيلی چيز می­کند که مثلاً و يدل الحديث و کذا و يدل کذا استظهارات ثانوی و ثالثيه دارد ايشان و اين در ميان شيعه هم بعدها اين رواج پيدا کرد يعنی در کتب تفصيلی شيعه و لذا اين منشأ اين شد که اين لازمه اين کلام اين بوده اين لازمه، مثلاً ببينيد همين روايت و سواک بعود رطب يجد طعمه، خب اين يجد طعمه بود ليکن اين لازمه­اش اين است که وجدان طعم هم مفطر باشد و حال آن­که اين مربوط به سواک رطب بود، آن وقت اين لازمه معارض با روايتی که می­گويد می­تواند آبگوشت مثلاً خورشت را

س: بچشد

ج: بچشد اين با آن­ها کنار نمی­آيد آن وقت پس لازم بعدش اگر اين طور شد که از اين روايت در می­آيد آن وقت ما چون يک تاريخ را هم نگاه کرديم که يک اشکالش تر بودن بود يکی هم اشکالش اين بود که قطعات صغارش داخل اين اشکالش اشکال سومی است، يعنی ما متن تاريخ و تاريخ حکم و جهات نظرش را در رطب سواک رطب چه بوده؟ خب اگر ما آمديم اين مطلب را گفتيم يجد طعمه يعنی به اين معنی، آن روايتی که می­گفت يجوز يستاک بالماء و لايجوز يستاک بالسواک درش نداشت يجد طعمه، آنی که می­گفت يجوز يستاک درش يجد طعمه داشت دقت می­کنيد اين يجد طعمه، اگر مدلول ثانی، اين معلوم می­شود نکته وجدان طعم بوده در ميان اهل سنت که اين نکته اصلاً نبوده، از آن طرف وجدان طعم با چيز نمی­سازد با آن چشيدن آبگوشت و نمی­دانم خورشت و اين­ها نمی­سازد از آن طرف حالا اگر با آن نساخت ممکن است باز برسيم به يک نتيجه جديد خوب دقت کنيد آن نتيجه جديد اين باشد در آن روايت که می­گويد سواک با آب اشکال ندارد يعنی به عبارت اخری چون اگر شما آب در دهن بگيريد با دست­تان مسواک بکنيد مثل مزمزه می­ماند چون آب است می­ريزيد بيرون به اصطلاح يبزوق به قول روايت يعنی تف می­کند آب را می­ريزد بيرون اما اگر سواک باشد، سواک اين طعمش يعنی آن رطوبتش مخلوط می­شود با بزاق ديگر نمی­تواند دقيقاً بيرون بريزيد يعنی اين اشکالی که آن شب، دقت کرديد لوازم ثانوی و ثالثيه، اين مثلاً اين با بزوق مخلوط می­شود چون با بزاق مخلوط می­شود

س: کراهت دارد

ج: اين معنايش اين است که اشکال دارد اما اگر آب خود يعنی اين­که روايت می­گويد می­گويد با آب اشکال ندارد اما با سواک رطب اشکال دارد آن وقت باز شبهه می­آيد که اين، يعنی ببينيد همين جور هی بحث باز می­شود هی بحث باز می­شود هی فروع مسأله اين کار فقاهت بود يعنی در حقيقت از قرن دوم که فقهاء بيشتر به دقت در فروع پرداختند اين کار را انجام می­دادند لذا بررسی متن انصافاً اما الآن ماها داريم استفاده­های تاريخی هم می­کنيم مثل همين روايت جناب آقای چيز به اصطلاح روايت مال همين ست مأة رتل، روايت ششصد آن جهت تاريخی را هم بهش اضافه کرديم، آن نکات تاريخی هم دارد يعنی فقط جهت اين، و الی آخر مباحثی که کرديم، به ذهن ما می­آيد که بحث متن به لحاظ مجموعه آثار خيلی بالاتر از اين مقداری است که ماها الآن، خيلی ارزش­های علمی دارد ارزش­های تاريخی دارد بعدها اين متون به لحاظ ثبوت متن و عدم ثبوت متن خيلی تأثيرگذار بود مصادری که اصحاب داشتند خيلی تأثيرگذار بود، مسأله تحريف و تصحيف و نقطه و الف متوسط و الی آخره آنهايي که بر می­گشت به کتابت آنها هم تأثير بود و عده­ای از اين­ها منشأ شد حتی منشأ تعارض هم شد يعنی منشأ تعارض در حقيقت اين اختلافی بود که در متون پيش آمد مثل همين روايت سواک، در يک روايت که يستاک بعود رطب، اين يک روايت گفت لايستاک بعود رطب اصلاً اين منشأ تعارض هم شد اختلاف متن منشأ تعارض هم شد شبيه اين، البته اين روايت متن مال يکی است يکی عمارساباطی است يکی مال حلبی است، آن دو تا حلبی هم شايد دو نفر باشند شايد هم يکی باشند، يکی باشند اختلاف متن است و الا دوتاست، تعارض روايتين، علی ای حال به ذهن می­آيد الآن اگر بخواهيم کارهای رسمی­تر بشود اين قسمت اختلاف متون يک دقت فوق العاده زيادی می­خواهد خيلی زياد می­خواهد و آثار فوق العاده زياد بار می­شود اسباب تعارض هست و برای فهم حقيقت استنباط و اجتهاد و تفريع خيلی تأثيرگذار است اين مطلب در ميان اهل سنت خيلی تأثيرگذار است چرا؟ چون دنبال حجيت تعبدی رفتند دنبال فرهنگ و تلقی نبودند ما دنبال تلقی و فرهنگ رفتيم خب طبيعتاً اعتماد روی متن خيلی زياد نمی­شود ديگر آن کارهای دقيق را نمی­خواهد بکنيم بالاخره اصحاب چه گفتند؟ برداشت اصحاب اين بوده آن برداشت اصحاب را بگوييم آن تلقی اصحاب را می­گوييم اما آنها چون تلقی نداشتند رفتند رو متن و لذا اشاره کردم در اولين بحث ممکن است در الفاظ بخاری صد هزار ساعت در يک کلمه­اش بحث شده و قال فلان و قال فلان و فی نسخة فلان و لکن فی نسخة فلان اين قدر روی اين کلمات کار شده و بحث شده که واقعاً هم تحير آور است انصافاً اما اين قسمت کار روی متن پيش ما نشده مضافاً به اين­که چون عرض کرديم نکته نکته حجيـت کارهای که اصحاب ما روی متن کردند و استظهارات و لوازم­ و نمی­دانم مداليل اوليه و ثانويه و اين­ها اين­ها روی فقه بوده، در تفسير اين کار را نکردند در عقايد که روشن، می­خواستم بگويم که الآن هم ما يک مشکل ديگری ما اين است که ما در عقايد و تفسير و اخلاق و در تمام اين­ها حتی روايت طبيه و سماء و العالم به قول ايشان، روايت سماء و العالم در تمام اين­ها احتياج داريم اين متون را رويش کار بکنيم دقت می­کنيم، يک کتابی اخيراً چاپ کرده اين رفيق ما يکی هم برای ما آورد، طب الائمه، خيلی کتاب لطيفيه انصافاً اگر نسبت به آن طب الائمه­های ديگر خيلی سندهايش بهتر است اگر ثابت بشود واقعاً يک مثلاً فکر ما را در طب روايت طبيه عوض کرد،

س: طب الائمه الصادقی

ج: طب الائمه الصادقی، آقای دريری چاپ کردند، به نظرم عطبه عباسيه چاپ کرده

س: احتمالاً

ج: بله يک نسخه­اش را ايشان برای ما آورد خيلی کتاب نافع است اگر موانعی نبود يک مقدار زيادش را هم می­خوانديم برای نکات فنی که، من هميشه در ذهنم اين بود که روايات طبی، روايات مثلاً سماء و العالم علمی، علم به معنای به قول امروز ساينس يعنی علم به عنوان رسمی اين­ها نقشی در اسماعيلی­ها درش و خطابی­ها غلات، خط غلات در آن روايت کتاب طب الائمه ابنی بسام از اين ابوالخطاب زياد روايت است، اصلاً من گفتم اين کنگره بين المللی غليان است اصلاً کتاب طب، از بس که از اين غاليان دارد در همان کتاب اين غالباً در ذهن من مخدوش بود که اين کتاب­های که طبی است اين­ها ممکن است دست اين غالی­ها درش تأثير يعنی همين اسماعيلی­ها و به اصطلاح خطابی­ها درش تأثير، خب اين کتاب به حسب ظاهر احمد ابن محمد ابن عيسی اشعری است و فرض کن ابوعلی بغدادی محمد ابن حمام يعنی به حسب ظاهر بزرگان اصحاب من همچون به دقت اين را اصلاً ورق گذاشتم به دقت نگاه می­کنم بعض­ جاها هم تعليقات زدم به دقت نگاه می­کنم خيلی کتاب لطيفی است اين کتاب اگر، چون

س: تأليفی است پس تصحيح

ج: ظاهرش تأليف است اما مشکلش اين است نسخه واحده است هيچ شواهدی ندارد در کتابخانه آقای مرعشی بوده هيچ شواهدی، همين جور می­خواندم تا رسيدم يک جايي که حالا نمی­دانم اين کتاب را ندارم اين­جا فکر نمی­کنم، که جبرئيل می­خواست بياورد يک بلايي را فقال له الاجدع اجدع کسی که دماغ بريده است، من گفتم عجب اين واقعاً چيزی عجيبی است اين کتاب، اين اجدع کنيه ابوالخطاب است، آخرش گفت دم خروس پيدا شد، اين می­خواستم به آقای دريری بگويم اين چون ملتفت نشده اصلاً چيزی هم ننوشته، فهميدم که احتمالی که در ذهنم بود که خطابی­ها در اين هم يک مقامی است که جبرئيل آمد بعد ابوالخطاب با جبرئيل صحبت کرد، ملتفت شديد چه می­خواهم بگويم يک جوری آمده کسی اصلاً ملتفت نمی­شود که اين چه پشتوانه­ای تاريخی دارد اين قسمت، يعنی اين کاملاً واضح بوده که اين احاديث خطابيه است حالا چطور لا به لای کتاب­ها است نمی­فهمم هنوز هم سر در نياوردم، اسانيد البته در کتاب مخلوط است اسانيد درست هم دارد و يکی از کارهای ديگر هم در کتاب روی زياد دارد که ما حتی برايمان شبهه شد که صدوق هم گاهی اوقات روی و رَوی می­گويد چون در اين­جا هم رَوی دارد هم رُوی چون اين هم منشأ اين شد که برای ما بحث بشود که اين تغيير بين رَوی و رُوی آيا فقط در صدوق است يا ديگران هم داشتند، در اين طب الائمه الصادقين زياد است،

س: خب دوتا متن هم بهش بپردازد

ج: ديگر حالا بله اين، دقت کرديد اين در مسائل زياد است عرض کردم بايد کتاب­ها دقيقاً بررسی بشود، روش کارش و روشی و اين مثلاً ما الآن البرهان را اخيراً يک چاپی کردند شنيدم در حاشيه­اش نوشتند سند صحيح است صحيح نيست،

س: برهان است تفسير برهان،

ج: تفسير برهان

س: بحرانی

ج: بحرانی آن را چاپ کردند من ندارم آن چاپ را شنيدم در حاشيه­اش نوشته اما اين بحث صدور کافی نيست بحث متن هم خيلی مهم است مخصوصاً که مرحوم بحرانی چون اخباری مسلک است اين­ها در اين امور کلاً متسامح هستند هم صدوراً هم متناً

س: اين سيد همين طور

ج: بله آقا؟

س: اين بحرانی که می­گويد بحرانی چيز نيست

ج: سيدهاشم بحرانی،

س: سيدهاشم بحرانی هم

0: 48

ج: بله قبل است اصلاً ربطی به سيد يوسف ندارد، شيخ يوسف ندارد

س: نه اخباری بودنش را عرض می­کنم

ج: بله اصلاً اين­ها عمداً اين را آوردند که بيشتر جنبه­های اثبات تحريف قرآن و اين­ها بشود اصلاً می­گويند آن کسی که اين را چاپ کرد اين طور نقل کردند اين اول يک نسخه از قرآن چاپ کرد، با آن روايتی که می­گويد تحريف است کامل، حدود سی و خرده­ای جزء شده بود زياد شده بود مثلاً سوره نور اضافه کرده بود بعضی­ها اهدنا الصراط المستقيم، صراط علی اين­ها را اين طوری

س: می­خواهند فضائل اميرالمؤمنين را بياورند

ج: شنيدم مرحوم آقای بروجردی دستور دادند در چاپخانه آن را اصلاً خارج کنند محوش کردند نگذاشتند درش بياورند، خب خيلی فضيحت برای شيعه بود آن آقا ديد آن نشد برهان را چاپ کرد، دستش به آن قرآن نرسيد برهان را چاپ کرد که اين همان کار را انجام می­دهد ليکن به صورت قرآن نيست دقت فرموديد همان کتاب برهان را ايشان چاپ کرد برای اين­که همان برنامه را دنبال بکند علی ای حال کلاً ما روايات تفصيلی با کم روش کار شده انصافاً حالا کار به برهان نداريم فرض کن علی ابن ابراهيم مجموعاً کارهای که رو روايات تفسيری ما و ميراث­های تفسيری ما شده کم است و روی متن آنها هم کمتر کار شده و يکش هم همين تفسير علی ابن ابراهيم که يکی از مصادر قديم است عرض کردم مرحوم آقای طباطبايي زياد ازش نقل می­کند ليکن آن خيلی مشکلات دارد کتاب خيلی ابهام­های شديد دارد فوق العاده شديد علی ای حال آنچه را که می­خواستم عرض بکنم اين بود که اين بحث متن بسيار بحث ضروری و مفيد و توسعه بايد پيدا بکند فرض کنيم معالم الزلفی مال حالات آخرت است ديگر از احتضار و مرگ و به نظرم از احتضار دارد از موت و بعد حالات شب اول قبر، و بعد عالم برزخ و بعد قيامت و همين جور خب اين هم همين جور قاطی دارد، اين هم مال سيدهاشم نيست يکی ديگر از اين بحرينی­هاست، معالم الزلفی

س: تفسير برهان نيست؟

ج: نه نه مال، به نظرم آن باشد يا آن است يا يکی مثل آن حالا من نمی­دانم يا از همين بحرانی است معالم الزلفی چاپ شده، چهار جلد چاپ شده، يک چاپ قديم دارد يک جلدی سنگی دارد يک چاپ هم اخيراً کردند چهار جلدی ليکن اين هم روايتش مثل اين روايت زيارات که ايشان فرمودند متون روايت زيارات و مثلاً در همين زيارت جامعه کبيره،

س: قاسم ابن سليمان بحرانی

ج: همين سيدهاشم همان است، می­گويم به ذهنم اين صاحب برهان است،

س: صاحب برهان است

ج: دقت کرديد عرض کنم که در همين زيارت و کنا عنده مسمين بفضلکم و معروفين بتصديقنا خب اين مسلِّمين چاپ کرده، حالا اينی که الآن مرحوم آقای اديب تصحيح کرده کتاب مفاتيح را اعراب گذاشته مسَلِّمين خب ممکن است اين مسلِمين کنا عنده مسلمين در زيارت جامعه هست

س: بله

ج: مسلِّمين به عنوان مسلّمين بفضلکم خب از آن­جا ببينيد در خود همين کلمه متن مسلِّمين که خيلی معنی ندارد، مسلمين بفضلکم باز معقول­تر است اسلام ما به خاطر فضيلت شما بود باز يک کمی معقول­تر و جمع و جورتر است از آن ور هم اگر در همين مفاتيح الجنان زيارت ائمه بقيع زيارت امام مجتبی مسمّين عند الله اصلاً اين مسلِّمين نبوده دقت کنيد،

س: در چيز همين طور است، در جسارتاً مصباح، مصباح شيخ اين است، ثم تأتی قبور الائمة الاربع بالبقيع، و تزور امناک فان قبورها فی مکان

25: 51

فاذا جئته

27: 51

قبل يديک الی ان يقول فقل و انت علی غسل السلام عليکم و ائمة الهدی تقريباً ده سطر بعد و ان بکم علينا ديان الدين فجعلکم فی بيوت اذن الله

38: 51

فيذکر فيه اسمه

ج: خيلی شبيه متن زيارت جامعه است و لذا احتمال اين هست حالا فرض کنيم خدای نکرده زيارت جامعه صادر نباشد يک مرد ملايي مجموعه دعاها و زيارت­ها

س: جمع کرده

ج: جمع کرده باشد، اين قسمتش به اين می­خورد اين يکی از فوائد کار متن است که روش نشده حالا زيارت جامعه به ذهن­تان نمی­آيد در زيارت ائمه بقيع اين مشابهش باشد، من در مدينه که می­خواندم آن­جا ملتفت شدم که اين تشابهی را وجود دارد ببينيد بخوانيد

س: و جعل صلاتنا عليکم و طيب خلقنا بما منّ به علينا

ج: طيباً لخلقنا

س: طيباً لخلقنا

ج: يعنی طيّب خلقنا

س: من ولايتکم و کنا عنده مسمّين بعلمکم و مقرّين بفضلکم معترفين بتصديقنا اياکم

س: اياکم

ج: حالا اين­جا دارد معروفين بتصديقنا اياکم، اين احتمالاً احتمالاً مسمّين بايد باشد احتمالاً چون بعد هم دارد معروفين،

س: نام هم وارد شده مسمّين يعنی چه؟

ج: يعنی ما احتمال دارد که ما ناميده شديم به اين، خود من اعتقادم اين است که اين­جا احتمالاً هيچ کدام نيست نه مسلِّمين و مسلمين هست و نه مسمّين اين به قرينه بعدی موسومين بتفضيلکم ما علامت­ ما اين بود که شما را تفضيل می­داديم

س: يا مکتسمين، مکتسمين هم به معنای موسومين است

ج: بله، موسومين چون بعدش می­گويد و معروفين بتصديقنا اياکم ببينيد

س: از وصف به معنای علامت،

ج: علامت، اصلاً علامت ما اين بود ما به اين شناخته می­شديم که شما را تصديق کرديم، خوب دقت کنيد کنا عنده موسومين بتفضيلکم نه بفضلکم اين در حقيقت بتفضيلکم بوده، به قرينه بعدش حالا به قرينه آن روايت امام مجتبی،

س:

26: 53

هم همين طور چاپ شده که خواندم از مصباح،

س: چه آن مسلِّمين،

س: نه همان مسمِّين، با همان

ج: مسمّی،

س: چاپش البته بله،

س: بله چاپش را عرض می­کنم، حالا نسخه چاپش قابل اعتماد نيست الآن،

ج: دقت کرديد اين بحث­های متن را که من عرض کردم روشن شد چه می­خواهم بگويم يک نمونه

41: 53

من خودم هرچه فکر، بله

س: فقط در راستای تأييد اشکال اين­جا يکی در فقيه که اين قسمت زيارت را نقل کرده از قبل­ترش می­خوانم و جری صلاتنا عليکم رحمة لنا و کفاک لذنوبنا و اختارکم لنا و طيّب خلفنا بما منّ علينا من ولايتکم و کنّا عنده بفضلکم معترفين ديگر اصلاً بحث مسمين و اين­ها کلاً نيست

ج: البته يک نسخه­ای از فقيه است که می­گويند قديمی­ترش است اين را زيارت جامعه­اش را چاپ کردند اين آقاي چيز هست، يک شماره راجع به امام هادی است که است؟ دارد

س: آقای رفيعی پور

ج: نه آن حسين متقی، آقای متقی

س: در مجله صحيفه اهل بيت،

ج: يک چيزی دارد راجع به امام هادی يک شماره­ای، دانشنامه­های دارد من جمله خود زيارت جامعه کبيره را از اين نسخه خطی نقل می­کند، اما به نظرم در آن من نگاه کردم همين طور بود مثل اين نسخه موجود مصباح

س: اين الآن

ج: اگر آن نسخه باشد دارند اين­جا

س: ولی فقيه

ج: دقت من دارم، اما نمی­دانم کجا گذاشتم؟ الآن نگاهش می­کردم بعد می­خواندم يک مقدارش عين همين است حالا اين­جا را بالخصوص يادم نمی­آيد حالا آن معروفين هم در همان زيارت امام مجتبی بود، آن معروفين در زيارت امام مجتبی، معترفين هم بود من فکر می­کنم اين نه مسلّمين باشد نه مسمّين باشد اين موسومين باشد، علامت

س: مسلِّمين چه است آخر در معنايش

ج: مسلِّمين يعنی چه؟ مسلِّمين يعنی تسليم، مسلمين بفضلکم معقول است

س: سلّمنا يعنی پذيرفتيم ديگر،

ج: ما بفضل،

س: نه با ب،

ج: ما بفضل،

س: من بفضلکم

ج: يعنی چه؟ ما تسليم

س:

35: 55

ج: بله مسلِّمين بعد هم مسلمين بفضلکم باز معقول است ما اسلام ما به خاطر فضل شما بود بزرگواری شما بود اما چون بعدش دارد معروفين بتصديقنا اياکم يعنی ما حتی در آن عوالم معروف بوديم که تصديق شما اين مناسب است که آن­جا باشد موسومين بتفضيلکم اصلاً نه بفضلکم، چون بفضلکم خيلی معنای روشنی ندارد، موسومين بتفضيلکم

س: يک معنايش هم من المسلِّمين ما اهل تسليم هستيم به فضل شما

ج: البته احتمال هم دارد مسمّين يعنی ناميده شديم به بتفضيلکم به اين عنوان

س: آن يک معنی،

ج: آن هم احتمال دارد مسلّمين باشد اما بتفضيلکم باشد به قرينه بتصديقنا اياکم،

س: مسلِّم به معنای اهل تسليم هم می­آيد ديگر نحن مسلِّمين ما اهل تسليم هستيم بفضلکم،

ج: آخر معروفين بتصديقنا نمی­سازد

س: جان،

ج: بمعروفين بتصديقنا اياکم نمی­سازد

س: بله، اتفاقاً با آن می­سازد

ج: نه اين می­خواهد بگويد ما اصلاً به اين جهت شناخته شده بوديم، علامت ما اين بود که تصديق شما می­کنيم شما را ترجيح می­دهيم بر ديگران،

س: اين­که افاده است آن اعاده است، آن يک جورهای تکرار حساب می­شود

ج: تکرار نيست تفضيل يعنی به امامت شما به اين­که شما امام هستيد بر تمام خلق فضيلت داريد و امامت الهی مال شماست و معروف هم بوديم که شما را تصديق کرديم دقت می­کنيد

س: چندتا نسخه قديمی دارد فقيه، همه اين­ها را بايد

ج: نگاه کرد من به نظرم می­آيد که اين بحث متن حتی در زيارت­ها، دعای همين و ماکان لاحد فيها مقراً و لا مقاماً که بحث کردند آقايون و الی آخره علی ای حال انصافاً بحث متن به اين مقدار که الآن صحبت شد تمام نمی­شود تطبيقاتش در حديث شيعه خيلی زياد است مقداری از اين تطبيقاتش را در فقه علمای ما انجام دادند خلاصه بحث مقدارش را انجام،

س: خيلی حاشيه­های که شما بهش زديد

ج: در چيز به اصطلاح زياد داريم که در بخش فقه انصافاً کار شده هم رو صدورش کار شده هم رو صحت متنش هم مقابله متونش هم دقتش کم و زيادش، مثل همان کلمه حتی يصبح، حين يصبح رو اين­ها کار شده اما رو مجالات ديگر کار فنی نشده و کار تاريخی نشده ما اضافه بر اين­ کار بايد کار تاريخی و شواهد تاريخی در آن عبارت را هم پيدا بکنيم و معلوم هم شد که متونی که ما داريم چه به لحاظ مصدر چه به لحاظ مؤلف و راوی دارای مزايای مختلفی اند، آن نکات هم مراعات بشود اين هم آخر بحث، هذا خاتم البحث و الحمدلله ربّ العالمين.

س: اين هم در مورد، چون فرموديد دارد ضبط می­شود اين عبدالغفار ابن قاسم در تراجم سنی­ها خيلی در کتب ضعفاء و متروکين و

ج: پس صحاح نيامده،

س: مجروحين و همه­شان ذکرش کردند بعد دو تا چيز در موردشان مشترک است يکی اين­که الکوفی همه گفتند، يا فی عداد الکوفيين،

ج: می­گويم يک­جايي کوفی من ديده بودم پس مالی سنی­ها بوده،

س: شيخ شعبه بوده يا استاذ شعبه بود ولی مثلاً اين تعابير مختلف است می­گويد طوری که حديث را، اين در کان ردی المذهب شديد الغلو،

ج: قال علی،

س:

36: 58

شديد الغلو است

ج: اما بعيد چون شعبه خودش ضد شيعه است،

س: ای

ج: بله، شعبة ابن الحجاج خيلی، اصلاً مهم­ترين طعن مال سليم ابن، مال ابان ابن ابی عياش مال شعبه است، چون ابان خيلی همچون زاهد، حالت زهد و تصوف و عرفان و سير و سلوک و اين­ها داشت شعبه خيلی باش بد بود، اصلاً منشأ اين­که اهل سنت به ابان ابن ابی عياش راوی سليم بد و بی­راه می­گويند شعبه است خيلی اصلاً من گفتم يک حال غير طبيعی دارد، مثلاً لان اشرب من بول الحمار احب الیّ من ان اروی عن ابان، ديگر حالتی به فحاشی و اين­ها رسيده اين را در ميزان الاعتدال نقل می­کند،

س: بله چند تا روايت در يک جلسه

ج: بله لان اشرب من بول حمار احب الیّ من ان اروی عن ابان

س: بعد هم ايشان در مجروحين ابن حبان دارد که

26: 59

اهل الکوفه يروی عن عطا و نافع روی عنه الشعبه و الکوفيون و

34: 59

حتی روی عنه الثقات و کان ممن يروی المسالب فی عثمان اين را هم اضافه کرده

ج: پس اين­که نوشتند اصحاب ابی جعفر درست است چون اگر بخواهد از تابعين از مثل عطاء نقل بکند حتماً از ابی جعفر نقل می­کند، اين­که عمّره نوشتند اين معلوم می­شود که جوری بوده که هم می­توانسته از شاگردهای عبدالله ابن عباس نقل بکند برساند تا زمان امام صادق اين عمّر­ اش هم درست، عرض کردم اهل سنت البته اهل سنت يک بحثی هم دارند انشاءالله حالا اگر وقت شد باز در همان بحث فهرستی شايد متعرض بشويم يعنی گفتم يک شبی ليکن نشد مصدرش را بخوانيم در اين کشف الظنون دارد، يک علمی را اسم، حالا چون کشف الظنون علوم را هم اسم می­برد و يکی از مزایای ديگر کشف الظنون و مطلع هستيد، در اولش يک تفسير علم دارد، نمی­دانم بيست و بيست و يک معنی برای علم می­کند

س: چاپ جديدش آورده

ج: بله خيلی قشنگ نوشته،

س: چاپ جديدش را نياوردند ببينيم ده جلدی،

ج: نه ندارم،

س: پس می­آورم ببينيد،

ج: بله بعد علم مثلاً علم رجال يکی ديگر دارد نوشته علم احوال الرجال رجال هم مرادشان روات حديث است، علم احوال يعنی مرادش اين است که اصلاً نمی­دانستيم ايشان چند ساله بود، سفر رفت، کجا رفت؟ سفرهايش چه بود؟ اما آنی که مربوط به روايتش است و حديثش است آن رجال است، اينی که مربوط به احوالش است، کشف الظنون را بياور علم احوالش را بعد

س: حالا اين عبارت تمام شود

س: چاپ جديدش را بياوريم که ملاحظه بفرماييد

ج: در آن­جا می­گويد و حق اين است که اين علم داخل در علم رجال است، يعنی اين نکاتی را که اين­ها گاهی اهل سنت دارند بيشتر علم احوال رجال است ما اگر نداريم مشکل ندارد چون علم رجال نبوده رجال بايد برگردد به روايت، آن وقت ايشان می­گويد نه و حق هم با ايشان است انصافاً چون آن حالات سفرش اين­ها مثلاً همين­جا علی ابن حاتم، من خيال می­کنم کوفه رفته از ابن عويشی، می­گويد نه آقا من کوفه نرفتم، ابن عقده اجازه را برای من به قم فرستاده يا به قزوين فرستاده دقت می­کنيد اين­ها علم احوال است اين­ها هم جزو علم رجال حساب می­شود، اين چيزهايي که اهل سنت دارند راجع به اين­که مثلاً اين روی عن عطاء رجال است اما اين­که عمّر اين­ها البته اين عمّرش هم به لحاظ اين­که حتی روی عن فلان چرا؟ روی عنه الثقات و اين خيلی عجيب است که با اين اوصاف شعبه از اين نقل می­کند شعبه که تند است که آن طور، از اين نقل و اين شعبه را اصطلاحاً بعض­ها بهش اميرالمؤمنين فی الحديث می­گويند پيش اهل سنت خيلی عنوان دارد و اولين کسی است که مباحث رجالی را مطرح کرده اول من فتّش عن الرجال بالعراق شعبه ابن عبدالرحمن است شعبه ابن حجاج است معذرت می­خواهم اين خيلی تأثيرگذار است در مباحث رجالی اهل سنت،

س: کامل دوتا نکته در مورد همين شعبه و اين آقای ابومريم گفته، يکی اين­که ابومريم می­گويد که قال الشعبه فی الحديث اخبرنی ابان ابومريم، ابان

18: 62

و کان للشعبه فيه رأی و تعلم منه، تعلم منه زعموا توقيف الرجال،

س: به جای

25: 62

که است؟

س: کامل ابن

ج: ابن اديب

س: ثم ظهر منه رأی الردئ فی الرفض و ترک حديثه

ج: گفتم تعجب می­کنم، من هم قبل از اين­که اين را بخوانم گفتم تعجب می­کنم که آن آقا از اين آقا می­خواهد نقل بکند بهمديگر نمی­خورد

س: بعد در ادامه­اش ايشان می­گويد و سمعت

ج: آخر يک آقايي بود که با يکی از مراجع خوب نبود حالا به هر حال اسم­هايش را نمی­برم، يک آقايي ايران رفته بود آن مرجع مثلاً مريض بود و اين­ها گفت آمدم کاظمين، گفتم نجف چه خبر؟ گفتند آن آقا گفته ارجاع احتياطات به اين آقا بشود، می­دانستم با هم خوب نيست، گفتم نه آقا ارجاع احتياطات نگفته، از اين آقا احتياط کنيد، بی­چاره احتياطات گفت من گفتم احتياطات نبوده، گفت نه اين آقا گفته از اين آقا احتياط کنيد حالا فرق اين دوتا مثل همان است بله،

س: آن وقت بعد در ادامه ايشان می­گويد که سقط احمد ابن محمد ابن سعيد يثنی علی ابی مريم يطريه و تجاوز الحد فی مدحه حتی قال لو انتشر علم ابی مريم و خرج حديثه لم يحتج الناس الی شعبه،

ج: خيلی معلوم می­شود شخصيتی،

س: جايگاهی

ج: بله جايگاهی بالای دارد،

س: در کشف الظنون هم اين بود، علم احوال روات الاحاديث

ج: اين علم احوال،

س:

41: 63

و قبائلهم و اوطانهم

ج: ببينيد چيزهای که مربوط به قبيله و عشيره و اوطان و اين­هاست بله بفرماييد

س: و جرحهم و تعديلهم و غير ذلک و هذا العلم من فروع التواريخ من وجه و من فروع الحديث من وجه آخر و فيه تصانيف کثيره، انتهی ما ذکره المولی ابوالخیر، بعد ايشان می­گويد و قد اورده من جملة فروع علم حديث و لايخفی انه علم اسماء الرجال فی اصطلاح اهل الحديث،

ج: اين را هم بايد برگردانيم به رحال به تراجم نزنيم به تاريخ هم نزنيم چرا؟ چون تأثيرگذار در حديث­شان است بالاخره، اين تأثير ولو علم احوال روات الاحاديث است اما تأثيرگذار در خود حديث هم هست، دقت می­فرماييد اين هم يک نکته­ای بود و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.